

به رغم اینکه در یکصد سال گذشته، پژوهشگران ایرانی و خارجی کوشش‌های فراوانی برای احیای آثار ادبی کهن فارسی، به ویژه دیوان‌های شاعران پارسی زبان، به کار بسته‌اند، تعداد متونی که هنوز به صورت دست‌نویس در کتابخانه‌های جهان باقی مانده است، کم نیست. بازایی و شناسایی دست‌نویس‌های تازه و چاپ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌های ایران و جهان و گسترش امکانات و پیشرفت فن‌آوری‌های چاپ و تکثیر، دسترسی محققان را به منابع خطی تسهیل کرده است. با این حال، عرصه تحقیق در ادب فارسی راه‌های نیمه‌مؤده فراوانی دارد. دیوان اشعار تعداد زیادی از سخنوران پارسی، به ویژه شاعران سده‌های ششم تا هشتم هجری، یا تصحیح و چاپ نشده یا تصحیح آنها با شیوه‌های علمی همراه نبوده است. ضرورت تصحیح مجدد دیوان شاعرانی مانند سنایی غزنوی، عطار نیشابوری، انوری، ظهیر فاریابی، سیدحسن غزنوی، جمال‌الدین اصفهانی، خاقانی شروانی، مسعود سعد سلمان، ابوالفرج رونی، اثیر اخسیکتی و ... که از مهم‌ترین شاعران قرن ششم به شمار می‌آیند، و اعمال روش‌های نوین تحقیق و تصحیح در دواوین آنها، استفاده از نسخه‌های معتبر و زدودن آثار آنان از اشعار الحاقی، بر کسی پوشیده نیست. و از آن ضروری‌تر، احیای دیوان‌های شاعران فراموش شده قرن ششم، مانند: شرف‌الدین شفروه، سید اشرف سمرقندی، رضی‌الدین نیشابوری، ضیاء‌الدین خجندی و چندین شاعر دیگر است. این کسان شاید در ردیف شاعران متوسط باشند، ما شعرهای آنها در بررسی‌های ادبی و تاریخی و سبک‌شناختی و زبان‌شناختی به کار بسیاری از پژوهشگران می‌آید.

روایتی اصیل از دیوان زکی مراغی

شاعر سده ششم هجری

سیدعلی میرافضلی*

(رفسنجان)

چکیده: لطیف‌الدین زکی مراغی (۵۶۰-۷۰۷ هـ) از شاعران از یادرفته پارسی زبان است که دیوان اشعار او بر اثر حوادث روزگار از بین رفته و درباره زندگی او اطلاعات اندکی در دست است. بیشترین آگاهی درباره او را می‌توان در تذکره خلاصه‌الاشعار و زبدة الافکار تالیف تقی‌الدین کلثانی که در بین سال‌های ۹۷۵ تا ۱۰۱۶ هـ... گردآوری شده است، یافت. در این تذکره ۱۳۰۰ بیت از اشعار زکی مراغی از روی دیوان منتخبی که خود شاعر برای ناصرالدین حسین قلیق ارسلان (د. ۶۰۸ هـ)، حاکم ولایت مراغه و نواحی سمرقند، فراهم ساخته بود نقل شده است. در این اشعار اشاراتی به زندگی شاعر وجود دارد و خود زکی در آغاز بعضی شعرهایش به شامن نزول و مناسبت و گاه محل و زمان سرودن آنها اشاره کرده است. بر این اساس می‌توان دریافت که زکی مراغی از شاعران متوسط ماوراءالنهر است که در انواع شعر از مثنوی، قصیده، غزل، قطعه و رباعی دست داشته است. وی در کاشغر ساکن بوده و در سمرقند، یارکند و بلاساغون نیز اقامت داشته است. قدیم‌ترین شعر تاریخ‌دار او براساس این تذکره ۵۶۸ هـ است. بخش عمده اشعار زکی مراغی را مدایح او تشکیل می‌دهد که در مدح تعدادی از امیران سلسله قراخانیه (آل افراسیاب) که در ماوراءالنهر حکومت می‌کردند سروده و حاوی ماده تاریخ‌هایی است که برای تنظیم تاریخ حکومت ملوک خانیه سودمند خواهد بود. بخش دیگری از اشعار او اخوانیات است که نشان دهنده مراودات او با شاعران و بزرگان ماوراءالنهر است.

کلیدواژه: زکی مراغی، لطیف‌الدین ۵۶۰-۷۰۷ هـ؛ خلاصه‌الاشعار و زبدة الافکار؛ دیوان زکی مراغی؛ شاعران ماوراءالنهر؛ شعر فارسی، قرن ۶ هـ؛ مدیحه و مدیحه‌سرایی.

* کارشناس زبان و ادبیات فارسی.

از جمله شاعران از یاد رفته قرن ششم هجری، لطیف‌الدین زکی مراغی (د. ۶۰۷ ه.ق) است که دیوانش بر اثر حوادث روزگار از بین رفته است. ولی از بخت خوش او - و ما - تقی‌الدین کاشانی پنج قرن پس از حیات شاعر، بخش قابل توجهی از اشعار او را در تذکرة خلاصة الأشعار ثبت و ضبط کرده است. با مدد جستن از این کتاب و مجموعه‌های خطی دیگر، می‌توان دیوان او را بازسازی و احیا کرد. در این مقاله، در مورد این مأخذ و ویژگی‌ها و اهمیت آن سخن خواهیم گفت.

خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار، مفصل‌ترین تذکرة شعر زبان فارسی است. مؤلف این کتاب، تقی‌الدین محمد حسینی کاشانی متخلص به ذکری است که شرح حال حدود ۶۵۰ شاعر فارسی زبان را از دوره غزنوی تا دوره صفوی فراهم آورده و آنها را در چهار رکن و یک خاتمه سامان داده و از سال ۹۷۵ تا ۱۰۱۶ ه.ق در کار تدوین و تکمیل تذکرة خود بوده است. وی گزیده‌های مفصلی از دواوین شعرای متقدم و متأخر ترتیب داده است که بالغ بر ۳۵۰ هزار بیت شعر می‌شود. با توجه به این که از دیوان شعرای قدیم فارسی، به‌ویژه شاعران قرون ششم تا هشتم هجری، نسخه‌های انگشت‌شماری موجود است و از دیوان بعضی از آنها هیچ نسخه دیگری باقی نمانده است، منتخبات تقی‌الدین کاشانی سندی معتبر و منحصر از اشعار آنها به حساب می‌آید.^۱

تاکنون هیچ نسخه کاملی از این تذکرة حجیم به دست نیامده است و آنچه در کتابخانه‌ها موجود است، تنها بخش‌هایی از این تذکرة است. اگر اصل یا تصویر دست‌نویس‌های پراکنده و متعدد خلاصة الأشعار از کتابخانه‌های گوشه و کنار جهان یکجا جمع آید، شاید بتوان نسخه‌ای به نسبت کامل از آن ترتیب داد. در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نسخه‌هایی از خلاصة الأشعار نگهداری می‌شود که یکی از آنها دست‌نویس شماره ۱۷۹۰ است که ۴۶۳ برگ دارد و در قرن یازدهم هجری به خط نستعلیق کتابت شده و از اول و آخر آن چند ورق افتاده است. در این دست‌نویس

سرگذشت و سروده‌های ۲۹ شاعر به شرح ذیل آمده است:

ظهيرالدين فاريابي (۱ - ۱۹ ر)، رضی‌الدین نیشابوری (۱۹ - ۳۸ ر)، اثیرالدین اخسیکی (۳۸ - ۶۳ ر)، مجیرالدین بیلقانی (۸۴ - ۶۳ ر)، جمال‌الدین اصفهانی (۸۴ - ۱۰۶ پ)، اشرفی سمرقندی (۱۰۶ پ - ۱۱۸ ر)، ضیاء‌الدین خجندی (۱۱۸ - ۱۲۶ ر)، لطیف‌الدین زکی مراغی (۱۲۶ - ۱۴۰ پ)، کافی ظفر همدانی (۱۴۰ - ۱۴۳ ر)، نظامی گنجوی (۱۴۳ - ۱۵۱ ر)، شرف‌الدین شفروه (۱۵۱ - ۱۶۰ ر)، شمس‌الدین ورکانی (۱۶۰ - ۱۶۹ ر)، سیف‌الدین اسفرنگی (۱۶۹ - ۲۰۶ ر)، رفیع‌الدین لبنانی (۲۰۶ ر - ۲۱۴ پ)، عطار نیشابوری (۲۱۴ پ - ۲۳۲ پ)، سراج‌الدین قمری آملی (۲۳۲ - ۲۵۲ پ)، کمال‌الدین اسماعیل طوسی (۲۵۲ - ۳۰۰ ر)، نجیب‌الدین جریادقانی (۳۰۰ - ۳۱۴ ر)، شمس طوسی (۳۱۴ - ۳۳۱ پ)، فرید احوال اسفراینی (۳۳۱ - ۳۵۰ پ)، کمال‌الدین زنجانی (۳۵۰ - ۳۵۲ پ)، امامی هروی (۳۵۲ - ۳۷۰ پ)، مجد همگر (۳۷۰ - ۳۹۰ ر)، بدرالدین جاجرمی (۳۹۰ - ۳۹۸ ر)، جمال‌الدین منشی (۳۹۸ - ۳۹۸ پ)، رکن‌الدین دعویدار قمی (۳۹۸ - ۴۲۰ پ)، اثیرالدین اومانی (۴۲۰ - ۴۴۴ پ)، ذوالفقار شروانی (۴۴۴ - ۴۵۵ پ)، مولوی (۴۵۶ - ۴۶۳ پ).

به قرار فهرستی که گلچین معانی از مندرجات این تذکرة آورده است، نسخه خطی شماره ۷۷۹۰ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجلد دوم از رکن اول تذکرة خلاصة الأشعار، در ذکر شاعران متقدم است^۲، و از ابتدای آن، چند برگ از سرگذشت ظهیر فاریابی و از انتهای آن، بخش پایانی اشعار مولوی و تمام شرح حال و اشعار افضل‌الدین کاشانی ساقط شده است. احوال و اشعار زکی مراغی در دوازده برگ این دست‌نویس جای گرفته است و شاید در هیچ جای دیگر نتوان چنین شرح حال و منتخباتی از اشعار او را پیدا کرد. عوفی در لباب‌الالباب از لطیف‌الدین زکی مراغی یاد کرده و تنها به این که اصل او از مراغه و مولد و منشأ او در کاشغر بوده، اکفا کرده و دو قصیده و یک رباعی از اشعار او را نقل کرده است.^۳ تذکرة نویسان بعدی، یا چیزی در مورد زکی مراغی نوشته‌اند و یا به جمله، ریزه‌خوارخوان عوفی بوده‌اند. البته در تذکرة‌های بعدی و جنگ‌ها و مجموعه‌های خطی می‌توان اشعار دیگری از زکی پیدا کرد^۴، ولی همه آنها در قیاس با آنچه

^۱ احمد گلچین معانی، تاریخ تذکرة‌های فارسی، (تهران، ج ۲، ۱۳۶۳)، ج ۱، ص ۵۲۴-۵۵۶

^۲ همان، ص ۵۲۵.

^۳ سدیدالدین محمد عوفی، لباب‌الالباب، به کوشش سعید نفیسی، (تهران، ۱۳۳۵)، ص ۵۰۷-۵۱۱

^۴ جمال خلیل شروانی در مجموعه رباعیات نزهة المجالس هفت رباعی به اسم زکی آورده است. به نوشته محمد امین ریاحی، در کتاب روضة الناظر که عبدالعزیز کاشانی در اوایل قرن هشتم هجری فراهم کرده و مجموعه رسایل و اشعار کتابخانه لالا اسماعیل (فیلم ش ۵۷۳ دانشگاه تهران) که در سال ۱۷۴۱ ه.ق و بعد از آن کتابت شده، شعرهایی از زکی مراغی هست (تهران، ۱۳۶۶، ص ۷۲ مقدمه).

سخنوران و بزرگان ماوراءالنهر در قرن ششم هجری اختصاص دارد. در این منتخبات، مجموعاً ۱۳۴ قطعه شعر و ۱۳۰۰ بیت از اشعار زکی مراغی درج شده و در ضمن آن مقداری از اشعار شاعران هم عصر او از قبیل رضی الدین نیشابوری، سراجی بلخی، بهاءالدین غزنوی، رشیدالدین محمود تاجر نیشابوری، جمال پوشنچی، بهاءالدین اوشی و چند نفر دیگر نقل گردیده است. این اشعار، ستایش نامه‌ها و نامه‌های دوستانه منظومی است که افراد مذکور خطاب به زکی گفته‌اند و زکی مراغی آنها را به نظم پاسخ گفته است. همان‌طور که گفته شد، در تذکره‌ها هیچ آگاهی سودمندی درباره زندگی زکی مراغی نیامده است. تقی کاشانی او را چنین معرفی می‌کند: «ابوالمکارم مولانا لطیف الدین زکی مراغی و هو عمر بن ابی بکر بن ابی الوفاء الشهیر بزکی» این عبارت که حاوی نام و لقب و کنیه و تخلص و نام پدر و جد و جد پدر زکی مراغی است، احتمالاً برگرفته از مقدمه منتخبات اشعار زکی است. نکات مهمی که تقی الدین کاشانی در شرح حال او آورده، از این قرار است:

«از جمله شعرای جلیل القدر ماوراءالنهر است و در اقسام شعر از قصیده و غزل و قطعه و مثنوی و رباعی قدرت بسیار داشته اما اشعارش چندان شهرت نیافته و اگر نیز در ازمنه سابق مشهور بوده، لیکن در این روزگار مهجور و متروک است [...] و معاصر بوده با سید اشرفی سمرقندی و ضیاءالدین خجندی و حمیدی بخاری و رضی الدین نیشابوری. و رضی و دیگر شعرای بخارا و سمرقند مدح وی گفته‌اند و اعتقاد بسیار به وی داشته. و او را همین تعریف کافی و بسنده است که هم‌چو رضی شاعری مدح او گفته. [...] گویند در شهر سمرقند ساکن و متأهل بوده و در مدح خوانین آن دیار آثار جمیله به ظهور رسانیده و در زمان قلیج ارسلان خان که از سلاطین و خوانین ماوراءالنهر است و معاصر سلطان علاءالدین سنجر خوارزمشاهی بوده و در روزگار خود به صفت کرم و سخا اشتها تمام داشته، به دارالملک بخارا شتافت و به مجلس او مشرف شده به مراتب رفیع و مدارج عالی صفت امتیاز بر اقران و اکفایافت. چنانچه [= چنانکه] آورده‌اند که وقتی قصیده‌ای در مدح وی بگفت و چون به وی گذرانید، در آن روز از نقد و جنس زیاده از ده هزار دینار به وی انعام کرد [...]».

مولانا زکی بعضی ایام در وطن و اکثر اوقات در سمرقند به

تقی الدین کاشانی آورده، بسیار ناچیز و مختصر است. امروزه اصل مأخذ تقی کاشانی در دسترس ما نیست. این مأخذ، دست‌نویس کهن اشعار زکی مراغی بوده که خود شاعر برای قلیج ارسلان انتخاب کرده بوده است. تقی کاشانی، این مأخذ را چنین معرفی کرده است:

«[زکی مراغی] دیوان شعر نیز داشته که در آن ولایت [= ماوراءالنهر] پیدا شود. اما الیوم هیچ از آن در عراق و خراسان ظاهر و پیدا نیست و به نظر نرسیده و تذکره نویسان سابق نیز اسم وی را در مصنفات خود مذکور نکرده‌اند. لیکن در شهور سنه اربع و عشر بعد الف [= ۱۰۱۴ هـ]. [منتخبی از اشعار او به نظر رسید به خط قدیم که خود انتخاب نموده بود جهت امیرالامرا شاهزاده قلیج ارسلان سپهسالار الحسین بن علی بن الحسین که حاکم ولایت مراغه و نواحی سمرقند بوده است. در آن نسخه گرامی از هر قسم شعر که ضرورت داشته درج فرموده. با اشعار جماعت که از برای وی شعر گفته‌اند و او از برای ایشان مدح گفته. و مسود این اوراق، با طرح [= حذف] مثنوی، آن اشعار را بی‌تصرفی در این خلاصه درج گردانید».^۵

بنابراین منتخبات تقی کاشانی مستقیماً از نسخه‌ای که خود شاعر فراهم کرده، گرفته شده و به یک واسطه به دست ما رسیده است. تنها نقص آن این است که مؤلف خلاصه اشعار، مطابق شیوه‌ای که در نگارش این تذکره داشته، از درج مثنوی‌های زکی خودداری کرده است. بزرگ‌ترین مزیت این منتخبات در توضیحاتی است که شاعر در آغاز هر شعر نوشته و شأن نزول و مناسبت و گاه زمان و مکان نظم کردن شعرها را قید کرده است و تقی کاشانی نیز عین عبارات او را در تذکره خود در آغاز شعرهای زکی آورده است. می‌توان گفت این از نوادر نسخ اشعار کهن فارسی است که از روی آن می‌شود به مناسبت و موقعیت پدید آمدن اشعار یک شاعر پی برد. این مجموعه را زکی پس از سال ۶۰۰ هـ. فراهم آورده است، زیرا در آن از رضی نیشابوری (د. ۵۹۸ هـ.) با عبارت «نورالله قبره» یاد می‌کند و شعری هم به تاریخ ۵۹۷ هـ. در آن موجود است.

مجموعه‌ای که زکی مراغی برای قلیج ارسلان فراهم آورده، شامل قصاید و قطعات و غزلیات و رباعیات اوست و عمده اشعار مدحی و مناسبتی او را در بر می‌گیرد و بخشی از آن هم به اخوانیات و مکاتبات و مرادفات منظوم او با

^۵ تقی الدین کاشانی، خلاصه اشعار و زیده الافکار، (نسخه خطی ش ۷۷۹۰، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)، برگ ۱۲۷ پ.

سر می برده و اشعار و مدایح از همه قسم مشتمل بر صنایع و بدایع و کلمات غریب و منقولات عجیب و لزوم مالایلم و لغزیات و غیر آن می گفته، تا آنکه میزبان جان او، در حوالی شهور سنه سبع و ستمائة [۶۰۷ هـ] میل دعوتخانه علین نمود و یکی از شعرای زمان در مرثیه وی گفته - و ندانم که راست - شعر:

ای برادر! زکی بمرد و بشد

تا که تازه قرین خود جوید

یا ز آب حیات آن عالم

تن و جان از علل فرو شوید

من ز غم خود بمرده ام که کی او

باز آنجای سوی ما پیوید

پس تو گویی که مرثیت گویش

زنده را مُرده مرثیت گوید؟^۶

در اشعار زکی اشاراتی به زندگی او هست. شاعر در آغاز بعضی شعرهایش، محل و زمان سرودن آنها را قید کرده است. از این شعرها معلوم می شود که وی بیشتر در کاشغر ساکن بوده است. کاشغر، در دوره حکومت ایلیک خانیان، از جنبه سیاسی و فرهنگی مهم ترین شهر ترکستان چین به شمار می رفت.^۷ در هفت فقره از اشعار زکی به حضور او در کاشغر تصریح شده است، از جمله در آغاز قصیده ای که در مدح معزالدین حسین است، گوید:

«این قصیده در موسم یاسمین از کاشغر به یارکند فرستاده شد:

ای که به بریاسمنی یاسمن

خیز که بگرفت جهان یاسمن...»^۸

در جای دیگر آورده است:

«این قصیده از حضرت جلّت بغداد به کاشغر خواجه امام افضل فخرالحکما زین الفضل برهان الدین بیهقی فرستاده است به دست اصیل الدین احمد در سنه ست و ثمانین و خمسمائه [۵۹۶ هـ]:

بادی که به من هر سحر از کاشغر آید

زو راحت جان و دل و نور بصر آید...

این خاصیت از وی چه عجب ز آنکه بدین سان

از لطف لطیف الدین زکی عمر آید

صدری که ظهیر است خرد را به معانی

رادی که جهان پیش کفش مختصر آید...»^۹
وی همچنین از کاشغر قطعاتی را نزد رضی الدین نیشابوری در بخارا و سراجی بلخی در سمرقند فرستاده است.^{۱۰}

از دیگر شعرهای زکی برمی آید که او به تناوب و تناسب در سمرقند نیز اقامت داشته است. چنانکه در آغاز شعری گوید:

«در حضرت سمرقند به تاریخ سنه ثمان و ستین [۵۶۸ هـ]. در مجلس سید امام اجل ظهیرالدین سرخسی با خواجه امام مجد حکیم مرغزی در حکمت مجادله رفته بود و کُرت دیگر با خواجه امام مؤید نسفی مشاعره افتاده در مستی. این قصیده در عذر آن حال ها گفته:

هست معلوم قاضی و دانی

که تبه علتی است نادانی

خاصه کور را مدد دهنده شود

یک دو من یاده سپدانی...»^{۱۱}

و در آغاز قصیده ای دیگر گوید:

«این قصیده از حضرت سمرقند به جانب بخارا پیش خدمت مولانا اجل افضل اکمل محیی الشریعة منشی النظر رضی الدین ابی بکر بن محمد النیشابوری فرستاده شد:

رضی الدین یزدان، حق علیم است

که با مهتر دلم یاری قدیم است...»^{۱۲}

دو شعر هم حضور او را در «یارکند» و «بلاساغون» نشان می دهد. یارکند در آن زمان شهر پُر رونقی در جنوب شرق کاشغر بوده است.

«این قطعه حکیم سراجی از سمرقند به یارکند فرستاد:

ای دل نرسی به شادی وصل

تا در غم هجر چون کناخی

صبر تو رمید، می چی پیچی؟

درد تو فزود، با چه داغی؟

مشغول شدی به مهر هر کس

شاید که نه در خور فراغی

در خاک نیاز کن مراغه

بی خاک در زکی مراغی»^{۱۳}

بلاساغون نیز یکی از شهرهای بزرگ ماوراءالنهر در

^۶ همان، برگ ۱۲۶ ر- ۱۲۷ پ.

^۷ دایرة المعارف فارسی، (تهران، ۱۳۵۶)، ج ۲، بخش اول (ش- ل)، ص ۱۴۱، ذیل «کاشغر».

^۸ تقی الدین کاشانی، خلاصه الأشعار، برگ ۱۲۹ پ.

^۹ همان، برگ ۱۳۲ پ.

^{۱۲} همان، برگ ۱۳۱ ر.

^{۱۱} همان، برگ ۱۳۰ پ.

^{۱۰} همان، برگ ۱۳۴ پ.

^{۱۳} همان، برگ ۱۳۴ پ.

از آسمان به مرتبه عالی تر افتاد ...

چون شد به سال پانصد و هفتاد و شش تمام
عمر ملک مضاعف تاریخ سال باد ...^{۱۷}

بخش عمده اشعار زکی مراغی را مدایح او تشکیل می دهد و بیشترین مدایح او در ستایش خسرو و معزالدین حسین بن علی است که از او با عنوان «ملک سنجر» و «شاه کیان نژاد» و «جلال آل جمشید و جمال نسل اسکندر» یاد می کند. لقب «معزالدین» و «سنجر» یادآور نام ملک سنجر سلجوقی (۵۱۱-۵۵۲ ه.ق) است و شاعر از این تشابه در رباعی زیر یاد کرده است:

سنجر که ز جمشید و سکندر باشد
ملک همه عالمش میسر باشد
ز آن نام ملک سنجر افتاد برو

تا وارث ملک و عمر سنجر باشد^{۱۸}
و در قصیده ای باریدیف «خاست» که در وصف مجلس بزم او گفته و عوفی آن را در لباب الالباب به تمامی نقل کرده، ممدوح خود را با سنجر سلجوقی و خود را با معزی نیشابوری (ح. ۵۲۰ ه.ق)، مداح سنجر، مقایسه کرده است:

تو شدی سنجر وقت و زکی از بهر ترا
چون معزی سخن آرای و ثنا گستر خاست
تا که ایات معزی و حدیث سنجر
خواهد از دفتر اشعار همه کشور خاست

در جهانگیری چون سنجر سردفتر باش
که مرا همچون معزی ز تو سردفتر خاست^{۱۹}
و این که بعضی زکی را جزو ستایشگران سنجر سلجوقی به حساب آورده اند، خطایی است ناشی از همین تشابه اسمی.^{۲۰} در مورد هویت این معزالدین حسین، هنوز به نتیجه قطعی نرسیده ام. به احتمال بسیار وی از ملوک خانیه ماوراءالنهر بوده است. همان طور که باسورت گفته است، در قلمرو قراخانیان چندین طبقه از حکمرانان کوچک و بزرگ فرمانروایی می کردند و بر اثر تغییرات مداومی که در سلسله مراتب آنها صورت می گرفت، نام و لقب و عناوین تازه ای می یافتند و همین امر کار تنظیم و اصلاح شجره نامه و تاریخ حکومت ملوک خانیه را دشوار کرده است.^{۲۱} زکی

نزدیکی کاشغر بوده است.

«این قطعه از بلاساغون پیش اجل افضل حسیب الزمان
الهروری المسیحی فرستاده شده است در عذر لطف ها
که در حق او کرده بود به اردو:

ای حسیب الزمان ز طبع کریم
همه انصاف مردمی دادی ...»^{۱۲}

در مقدمه بعضی از اشعار زکی مراغی، تاریخ سرایش شعرها قید شده است که ما را در شناخت بهتر دوران زندگی این شاعر یاری می کند. قدیم ترین تاریخ مربوط به داستان مجادله و مشاعره زکی در سمرقند به سال ۵۶۸ ه.ق است که ذکرش گذشت. تاریخ بعدی مربوط به قصیده ای است که برهان الدین بیهقی به دست اصیل الدین احمد به کاشغر نزد زکی فرستاده است. این شعر در سال ۵۹۶ ه.ق به دست زکی رسیده است. در غره محرم سال ۵۹۰ ه.ق نیز خواجه امام کبیر خجندی از خجند یک قطعه نه بیتی و یک رباعی در ستایش زکی به کاشغر فرستاده است:

از کان زمانه چن تو گوهر ناید
وز بحر علوم چون تو در برناید
در خاک مراغه می کند خصمت از آنک

از خاک مراغه چون تو دیگر ناید^{۱۵}
یک اخوانیه دیگر هم در دیوان زکی هست که مربوط به سال ۵۹۷ ه.ق است:

«این قصیده در نامه خدمت مولانا خواجه امام اجل
محمد بن تاج الدین ابو عبدالله عمر بن مولانا تاج الدین
مسعود فرستاده شد به دست خواجه سدید اسفراینی در
سلخ محرم سنه تسع و ثمانین و خمسمائه:
لب میمونش چو جان شیرین است

عارضش نیز چون لرنگین است ...»^{۱۶}
دو فقره از اشعار زکی نیز حاوی ماده تاریخ است. یکی از آنها در مورد جلوس معزالدین حسین بن علی است که پس از این در مورد آن سخن خواهیم گفت و دیگری، در وصف بنایی که به فرمان معزالدین در سال ۵۷۶ ه.ق به اتمام رسیده و قطعه زکی را بر پیشانی آن صفه نبشتند:

این بوستان سرای و رواق ملک نهاد

۱۲ همان، برگ ۱۳۴ پ - ۱۳۵ ر.
۱۳ همان، برگ ۱۳۲ ر - ۱۳۲ پ؛ در مصراع دوم شعر در اصل نسخه به جای «رنگین» آمده که موجب تکرار قافیه می شود و قیاساً تصحیح شد.
۱۴ همان، برگ ۱۳۸ ر.
۱۵ همان، برگ ۱۳۹ پ.
۱۶ همان، برگ ۱۲۹ ر؛ نیز: سدیدالدین محمد عوفی، لباب الالباب، ص ۵۱۰.
۱۷ از جمله نک. بهرام معصومی، «زکی کاشغری»، دانشنامه ادب فارسی، (تهران، ۱۳۸۰)، ج ۱ (ویراست دوم)، ص ۴۷۴.
۱۸ کلیفورد ادmond باسورت، سلسله های اسلامی، ترجمه فریدون بدره ای، (تهران، ۱۳۷۱)، ص ۱۷۵.



مراغی دو قصیده در تهنیت جلوس معزالدین گفته که یکی از آنها حاوی تاریخ این واقعه است با مطلع زیر:

مَنْت خدای را که جلالت کمال یافت

تخت از جلوس مجلس اعلا جمال یافت

و در آنجا گوید:

بنگر که در چه طالع و تاریخ تخت ملک

با ذات شاه عالم عادل وصال یافت

یکشنبه از جمادی اول که روزگار

تفه ز هجرت نو از ماه دال یافت

تاریخ پارس، پنجم آذر ماه جون

شمه زدور او به زمانه مثال یافت

تاریخ روز هفتم تشرین آخرین

چون عوت و صاد هم از جرخ سال یافت

تاریخ ترک صورت پنجم که هست تاک

در دور دولت شه عالم مثال یافت^{۲۲}

واقع آن است که استخراج تاریخ از این ابیات مشوش که احتمالاً در قلم کاتب خلاصه الأشعار از تغییر و تحریف هم مصون نمانده است، کار چون منی نیست. از این رو، از محقق فاضل آقای رحیم رضازاده ملک خواهش کردم که استنباط خویش را از این ابیات ارائه نمایند. قرائت ایشان از ابیات فوق چنین است:

به شنبه و جمادی اولی که روزگار

تفه ز هجرت، بو از ماه دال یافت

تاریخ پارس بهمن ماه و به روزیج

ثعوز دور او به زمانه مثال یافت

تاریخ روم دو هفته تشرین آخرین

چون عوت و صاد همان جرج سال یافت

تاریخ ترک صورت پنجم که هست شانک

در دور دولت شه عالم مثال یافت

بر اساس این قرائت، تاریخ جلوس معزالدین در روز شنبه ۲۶ جمادی الاولی سال ۶۰۵ هـ. مطابق ۱۳ بهمن ماه سال ۵۷۶ یزدگردی و ۱۴ تشرین دوم سال ۱۵۵۷ اسکندری (رومی) بوده است. به نظر ایشان، شاعر در تطبیق گاه شماری‌های رایج در آن زمان به تکلف و تصنع افتاده و احتمالاً در این کار و قوف کامل هم نداشته است.

مشکل این جاست که میان تاریخ بنای صفه‌ای که به فرمان معزالدین در سال ۵۷۶ هـ. ساخته شده و سال جلوس او در ۶۰۵ هـ. حدود ۳۰ سال فاصله می‌افتد و این منطقی نیست. یک راه حل این مشکل این است که یکی از دو تاریخ ۵۷۶ یا ۶۰۵ هـ. را تحریف شده بدانیم. عبارت «تفه» که بنابه حروف ابجد برابر سال ۶۰۵ هـ. است، «تفه» هم خوانده می‌شود که معادل ۵۸۵ هـ. است. این تاریخ نزدیک است به تاریخ ۵۷۶ هـ. ولی تطابق خود را با سال‌های یزدگری و اسکندری از دست می‌دهد.

راه دیگر این است که بگوییم معزالدین حسین از خُرده حاکمان ماوراءالنهر بوده و به تدریج که در سلسله مراتب قدرت، در حوزه حکمرانی ملوک خانیه به مدارج بالاتر رسیده است، در سال ۶۰۵ هـ. توانسته است قدرتی یابد و تاج گذاری نماید.

بدایونی، این معزالدین حسین را با معزالدین محمد بن سام بن حسین (۵۹۹-۶۰۲ هـ.) پادشاه غوری اشتباه کرده است.^{۲۳} در حالی که اینها دو نفرند و نام آنها و نام پدر آنها با هم متفاوت است.

از دیگر حکمرانان ماوراءالنهر که در دیوان زکی مراغی اشعاری در مدح آنها به چشم می‌خورد، یکی قلج ارسلان سپهسالار ناصرالدین حسین بن علی است که زکی بهاریه‌ای در مدح او سروده است:

غریق بحر عنایم وزین میان به کنار

رسم هر آینه چون گیرم آن میان به کنار...^{۲۴}

و نسخه‌ای از دیوانش را نیز تقدیم او کرده است و این همان نسخه است که تقی کاشانی در خلاصه الأشعار از آن یاد می‌کند.

و دیگر، غیاث‌الدین ملک پیغوعلی بن حسین است که یکی از قصاید زکی در مدح اوست.^{۲۵} و نیز، امیر سفهسالار حسام‌الدین حسن الب الغ بلکا کورا تکین است که قصیده‌ای به مطلع ذیل به نام او در دیوان زکی دیده می‌شود:

باز دمید از لب دلجوی من

انبته الله نباتاً حسن...^{۲۶}

این شخص اخیراً احتمالاً همان پیغوملکشاه حسام‌الدین حسن بن علی است که در مرغینان و کاسان (کاشان) از

^{۲۲} تقی‌الدین کاشانی، خلاصه الأشعار، برگ ۱۲۷ پ.

^{۲۳} نک. سعید نفیسی، لباب الالباب (تعلیقات)، ص ۷۹۵.

^{۲۴} تقی‌الدین کاشانی، برگ ۱۳۳ پ.

^{۲۵} همان، برگ ۱۳۴ ر - ۱۳۴ پ.

^{۲۶} همان، برگ ۱۳۲ ر؛ قرائت «باز» در آغاز بیت تقریبی و قیاسی است.

در حالت مستی مجادله و مشاعره کرد و به عذر آن، قصیده‌ای گفت. منظور از این امام مجد حکیم، احتمالاً همان حکیم مجدالدین سرخکتی است که به گفته عوفی در لباب الالباب از طیبیان حاذق عصر خود بوده است.^{۳۲} استاد الشعرا مؤیدالدین نسفی نیز از شاعران معروف ماوراالنهر در قرن ششم هجری و صاحب منظومه‌ای حماسی به نام پهلوان نامه بوده است.^{۳۳}

سراجی بلخی از شاعران خراسان بود که در سمرقند می‌زیست و زکی با او مرآده داشت و قطعه‌ای در اشتیاق دیدار او سروده است:

«این قطعه از کاشغریه سمرقند پیش خواجه حکیم الشعرا سراجی بلخی فرستاده شد:

چو جان محتاج و دل مشتاق دیده‌متظر دارم
که دریابم مگر وقتی ملاقات سراجی را
مناجاتم هم این است در اوقات مرجوه
که یارب متصل گردان به مرجوین سه راجی را»^{۳۴}

جواب سراجی به این قطعه را نیز پیش از این آوردیم. از دیگر کسانی که نام و شعرشان در دیوان زکی مراغی دیده می‌شود، بهاءالدین اوشی است. به گفته عوفی، بهاءالدین محمد اوشی از مذکران خوشگوی بود و منصب شیخ الاسلامی اوش را برعهده داشت.^{۳۵} در دیوان زکی آمده است:

«این قطعه خواجه امام اجل افضل اکمل بهاءالدین جمال الاسلام کمال الانمه فخرالواعظین سلطان النظم والنثر بهاءالدین الاوشی فرستاده است.

لطیف‌الدین جهان فضل و دانش
نداری در جهان از فضل یاری ...»

أيضاً:

«این قطعه کرت دیگر با مدح صدر جهان فرستاده بود در آرزوی لقای تو ای لطیف‌الدین

همیشه پیرهن صبر من قبا باشد ...»^{۳۶}

ولایات ماوراءالنهر حکومت می‌کرد و شعر می‌سرود و شعران نیز در مدح او شعر می‌گفتند.^{۳۷}

غیر از غیاث‌الدین علی، مدح غیاث‌الدین ابوالفتح محمد بن سام (۵۵۶-۵۹۹ هـ) پادشاه غوری نیز در دیوان زکی مراغی موجود است:

مراست آهی در هر نفس ولیک هر آه

که هست و نیست به جز شوق افتخار هراه^{۳۸}
و در آن از «خدایگان سخن فخر دین مبارکشاه» یاد کرده است. فخرالدین مبارکشاه مرورودی (د. ۶۰۲ هـ) سرایندهٔ مثنوی رحیق‌التحقیق و از نزدیکان غیاث‌الدین غوری بوده است.^{۳۹}

بخش دیگری از اشعار زکی مراغی را اخوانیات او تشکیل می‌دهد. از این اشعار بر می‌آید که شاعران و بزرگان ماوراءالنهر او را حرمت می‌نهادند و در ستایش او شعر می‌سرودند. پیش از این به مناسبت از اشعار برهان‌الدین بیهقی، رضی‌الدین نیشابوری، ظهیرالدین سرخسی و سراجی بلخی یاد شد. رضی‌الدین نیشابوری (د. ۵۹۸ هـ) از دانشمندان و شاعران اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است و زکی به او ارادت می‌ورزید و با او مکاتبات منظوم داشت. در آغاز یکی از قصاید مدحیه زکی، در ستایش معزالدین آمده است:

«این ترجیع به حکم فرمان خداوند در مجابات ترجیع امام اجل افضل اشرف محیی‌الشریعة منشی النظر ملک الکلام رضی‌الدین ابوبکر بن محمد النیشابوری گفته شد:

بت نوشادم امروز ار چه چون دی شاد برخیزد

چو بوی عنبر از زلفش، زمن فریاد برخیزد ...»^{۴۰}

ظهیرالدین تاج‌الکتاب سرخسی منشی و شاعر بود و دیوان انشای نصره‌الدین قلج ارسلان (د. ۶۰۹ هـ) برعهده او بود.^{۴۱} زکی مراغی در سال ۵۶۹ هـ در مجلس او با خواجه امام مجد حکیم مرغزی و خواجه امام مؤید نسفی

^{۳۷} در مورد این شخص نک. سدیدالدین محمد عوفی، لباب الالباب، ص ۵۳؛ ذبیح‌اله‌صفا، تاریخ ادبیات در ایران، (تهران، ج ۱۱، ۱۳۷۱)، ج ۲، ص ۷۲۹-۷۳۱.

^{۳۸} تقی‌الدین کاشانی، برگ ۱۳۳ ر.

^{۳۹} در مورد فخرالدین مبارکشاه مرورودی، نک. رحیق‌التحقیق، به تصحیح نصرالله پورجوادی، (تهران، ۱۳۸۱)، مقدمه.

^{۴۰} تقی‌الدین کاشانی، برگ ۱۲۹ ر-۱۲۹ پ.

^{۴۱} سدیدالدین محمد عوفی، لباب الالباب، ص ۱۲۰-۱۲۱.

^{۴۲} همان، ص ۱۵۴-۱۵۶.

^{۴۳} تقی‌الدین کاشانی، خلاصه‌الاشعار، برگ ۱۳۴ پ؛ نیز نک. سدیدالدین محمد عوفی، لباب الالباب، ص ۴۷۱-۴۷۲.

^{۴۴} سدیدالدین محمد عوفی، ص ۱۶۱-۱۶۲.

^{۴۵} تقی‌الدین کاشانی، برگ ۱۳۷ ر-۱۳۷ پ.

^{۳۳} همان، ص ۵۰۰-۵۰۲.

زکی مراغی هر دو قطعه را جواب گفته است. در بخش‌های قبلی این مقاله که از شعرهای تاریخ‌دار زکی سخن در میان بوده، به قصیده‌ای اشاره کردیم که زکی در سال ۵۸۹ هـ. به بخارا نزد تاج‌الدین ابوعبدالله عمر بن مسعود فرستاده است. عوفی از این شخص در باب هفتم کتاب لباب‌الالباب که در ذکر صدور علما و ائمه فضلاست، یاد کرده و ۲۲ فقره از رباعیاتش را نقل نموده است. تاج‌الدین عمر از خاندان معروف آل مازنه یا آل برهان بود که در قرن ششم هجری ریاست حنفیان ماوراءالنهر را برعهده داشتند.^{۳۷} همچنین باید از رشیدالدین تاجر نیشابوری یاد کرد که بازکی مرآده ادبی داشته است:

«این قطعه اجل افضل‌الدین رشید... محمود بن علی التاجر النیشابوری از سمرقند پیش وی فرستاده بود وقتی که از اصفهان بازگشته بود:

به جهان داوری که قدرت او

گونه‌گونه عبر نمود مرا
که سمرقند همچو خلد برین

بی‌زکی چون سقر نمود مرا...
این قطعه در جواب از کاشغریه سمرقند فرستاده شد. در پیش وی:

رشید تاجر مکرم بسی سلام و دعا

رسان زخادم داعی به نفس خویش از ما...»^{۳۸}

در لباب‌الالباب ذیل شرح حال فرید کافی، به نام رشیدالدین تاجر اشارتی رفته است.^{۳۹} در تذکره عوفی، در ذکر شعرای آل سلجوق، از شاعری به نام کافی ابوالفرج رونی یاد شده و آمده است:

«وقتی لطیف‌الدین زکی مراغی به نزدیک او این بیت فرستاد:
صاحب‌قران عالم کافی تویی که هست

گلزار دار خلد نمودار شعر تو
و این قطعه در جواب آن انشاء کرد و بفرستاد:

سلطان نظم و نثر زکی آنک در جهان

داد سخن بداد به معیار شعر خویش...»^{۴۰}

نفیسی حدس می‌زند که این شخص فرزند ابوالفرج رونی شاعر معروف قرن پنجم هجری باشد.^{۴۱} ولی در صحّت این گفتار جای سخن است. زیرا اگر این شخص

فرزند ابوالفرج رونی بود، به قاعده نام او را پس از پدر در میان شعرای غزنه و لاهور یاد می‌کرد، نه در بخش شعرای عراق و نواحی آن. ضمن اینکه شعر زکی در دیوان او با روایتی متفاوت از روایت عوفی نقل شده است:

«این قطعه پیش خواجه اجل کافی رومی فرستاده شده بود و از وی اشعار وی خواسته آمد:

درماندند کافی دین چون کفایتی

ما رانداشت محرم اسرار شعر خویش
بودیم مدتی ارنی‌گوی او، نگفت

جز لن‌ترانی از بی دیدار شعر خویش
این قطعه خواجه اجل کافی به عذر به او فرستاد:

سلطان نظم و نثر زکی آنکه در جهان

داد سخن بداد به معیار شعر خویش...»^{۴۲}

احتمالاً عوفی شعر زکی را در حافظه داشته و هنگام نقل از پیش خود تغییراتی در آن روا داشته است و دیگر اینکه، کاتب لباب‌الالباب به جهت تشابه اسمی، ابوالفرج رومی را ابوالفرج رونی خوانده است. از این شخص، یک قصیده دیگر هم در دیوان زکی موجود است:

«این قصیده خواجه کافی فرستاد پیش زکی:

هر که از جان امید بردارد

چون تو معشوق سیمیر دارد...

این قصیده در مجابات وی فرستاده شد:

یار پسته ز لعل تر دارد

مغز پسته به پوست بردارد...»^{۴۳}

در مورد مرآوات ادبی زکی سخن به درازا کشید. در اینجا به یک نکته دیگر در مورد او اشاره می‌کنیم و با نقل چند نمونه از شعرهایش، این مقاله را به پایان می‌بریم. زکی در یکی دو فقره از اشعار مدحی‌اش، به تاجر بودن خویش تصریح دارد و گوید شاعری پیشه او نیست و طمع به صلّه‌ها و جوایز بزرگان نیست است. یک جا در قصیده بهاریه‌ای که در مدح قلیج ارسلان سروده است، گوید:

من ار چه ساحرم اندر سخن، نیم شاعر

که هستم از دو طرف از اکابر تجار

^{۳۷} سدیدالدین محمد عوفی، ص ۱۴۶-۱۵۱.

^{۳۸} تقی‌الدین کاشانی، برگ ۱۳۵ ب؛ زکی قطعه دیگری هم نزد او فرستاده و نامی در آن تعمیم و تعبیه کرده است (همانجا، برگ ۱۳۷ ر).

^{۳۹} سدیدالدین محمد عوفی، لباب‌الالباب، ص ۱۱۲.

^{۴۰} همان، ص ۴۱۵-۴۱۶.

^{۴۱} تقی‌الدین کاشانی، خلاصه‌الاشعار، برگ ۱۳۵ ب؛ تصحیف «رومی» به «رونی» دانشمند ارجمند محمد امین ریاحی را نیز به خطا افکنده و پنداشته زکی مراغی هم‌عصر ابوالفرج رونی شاعر قرن پنجم بوده است (نک. نزهة المجالس، ص ۷۲ مقدمه).

^{۴۲} تقی‌الدین کاشانی، برگ ۱۳۱ ر-۱۳۱ ب.

^{۴۳} همان، برگ ۱۳۳ ر.

با تو یکسر خوشند و در خوردند
 و روز تو روزگار برگردد
 همه با روزگار بر گردند
 وله فی الشیب و الشکایة الزمان و ابنائه:
 حلقه چرخ از وفا نگینه ندارد
 مرغ اجل جز حیات چینه ندارد
 کان جهان هر هنر که می بنماید
 عاقبتش جز پی دفینه ندارد
 خازن روز و شب آشکاره و پنهان
 یک درم شرم در خزینه ندارد

هست تھی تا به سر قرابه گردون
 هیچ به جز دم در آبگینه ندارد
 تا نخوری دم چو با تو مهر نماید
 تا نبری ظن که با تو کینه ندارد
 باده و مشک زمانه جز ز بی مکر
 گردون در نافه و قنینه ندارد
 بادهش جز نقل جان عوض نستاند
 مشکش جز خون دل قرینه ندارد
 دل که در بوست عاقبت که هم از وی
 خون شده دل در میان سینه ندارد؟
 بیهوده کم کن زکی حدیث، همین دان:

حلقه چرخ از وفا نگینه ندارد
 این حکایت وقتی از صوفی شنیده بود، نظم کرده آمد:
 در حدود ری یکی دیوانه بود
 روز و شب کردی میان دشت گشت
 وز بهار و تیرمه روز نخست
 آمدی در قلب شهر از طرف دشت
 گفتی: ای آنان که تان آماده بود
 وقت قرب و بُعد این زرینه تشت
 قائم و سنجاب در سرما سه چار
 توزی و کتان به گرما هفت و هشت
 گر شما را بانوایی بُد چه شد
 و رچه ما را بود بی برگی، چه گشت؟
 راحت هستی و رنج نیستی
 بر شما بگذشت و بر ما هم گذشت
 وله فی الشیب:

دردا که آن عذار که چون سیم خام بود
 گردون ز سیم سوخته بروی فشانند گرد

به شعر چون نکتم آب و نان طلب لاید
 ز شعر و شاعری و شاعرانم آید عار...^{۲۴}
 و جای دیگر در قصیده ای که به مدح غیاث الدین
 ملک پیغو ختم می شود، گوید:
 خدا یگانا من بنده نیستم شاعر
 و گرچه شعر به اشعار من شده است تمام
 به کس نبردم نظمی چو ز پخته از آنک
 نداشتم طمعی همچو سیم هرگز خام^{۲۵}

نمونه اشعار زکی مراغی

زکی مراغی از شاعران متوسط قرن ششم هجری بوده است که
 به سبب حشمت و مکتش همعصرانش او را حرمت می نهادند.
 در قصاید و اخوانیاتش چیزی که سلاقی امروز را پسندافتد، بسیار
 کم یافت می شود و اشعار خوش او را باید در قطعات و غزلیات و
 بعضی رباعیات او جست. در اینجا برای آنکه شیوه سخن او بر
 خوانندگان روشن شود، چند قطعه از اشعارش را درج می کنیم:

گر دهدت روزگار دست و زبان، زینهار
 دست درازی مجوی، چیره زبانی مکن
 با همه عالم به لاف، در همه کار از گزاف
 هر چه بدانی مگوی، هر چه توانی مکن

وله:

زینهار چو می به دست درگیری
 بر خود ندی تو دست مروی را
 زیرا چو تو زیر دست می گشتی
 می خورده بود ترا، نه تو می را
 وله:

شعرا را به جود در زر گیر
 چون ترا با زمانه در گیرد
 کآن چراغی که شاعر افروزد
 تا دم صور والله ار میرد
 وز بد شاعران حذر کن، از آنک
 زخم شاعر پلیده نپذیرد^{۲۶}
 وله:

خویش و بیگانه، یار و مال و جمال
 چون هوا گاه گرم و گاه سردند
 همه با روزگار در بسته
 همچو نابرده مهره نردند
 تا ترا راستی همی آید

واکنون ز کیمیاگری خویش روزگار

ز آن سیم سوخته همه سیم کشیده کرد^{۳۷}

وله:

ساقیا! باده خواه و کاس بیار

عالم عیش را اساس بیار

گر نگردم ز کاس کاس خراب

کاس بگذار و طاس طاس بیار

گرچه با ما همه پلاسی هم

ای پلاس تو خوش، پلاس بیار

کاس بی خواهش و مکاس بده

بوسه بی منت و سپاس بیار

وربه یک پاس شب نگردم مست

باده بفرای و تا سه پاس بیار

بوسه فرمود بونواس به نقل

که گهی نقل بونواس بیار

همچون الطاف شاه ناصر دین

باده و نقل بی قیاس بیار

تا به پادشاه گانی بخوریم

خیز و پُر تا به سر سه کاس بیار^{۳۸}

وله:

عشق دلدار را چه تدبیر است

وین دل زار را چه تدبیر است

کار دلدار و دل ز حد بگذشت

آخر این کار را چه تدبیر است

دست بیزار می زند دلدار

یار بیزار را چه تدبیر است

ناری و صد هزار بیمار است

من بیمار را چه تدبیر است

قیمت بوسه ایش جانی شد

ترخ بازار را چه تدبیر است^{۳۹}

وله:

ای آنکه مرا چو دیده بودی

چون دیده مرا گزیده بودی

نیک و بد من یکان یکان تو

هم دیده و هم شنیده بودی

بخریده بُدی به رایگانم

ده پانزده سود دیده بودی

بازم ارزان زدست دادی

آری، نه گران خریدی بودی

امروز چرا شدی پشیمان

آن روز نه نارسیده بودی

این رباعی که در حسب تیغ خواسته بود به امتحان، در حال گفته آمد:

پیغوملک آنکه برق، تیغ کف اوست

زر خاک ز جود بی دریغ کف اوست

میغی است کف او به گه بزم و، به رزم

این تیغ چو برق، برق میغ کف اوست^{۵۰}

وله:

نظمی که همه صورت و، معنیش کم است

چون صفر میان تهی، نه پُر چون رقم است

ناگاه نماید و نماید، زیرا

همچون شررش زادن و مُردن به هم است^{۵۱}

فی شکایة الزمان:

دم نیست که تاب آتشی می نخورم

و زدست فلک کمان کشی می نخورم

زین طاس پُر آتش نگونسار فلک

فی الجملة دمی آب خوشی می نخورم

وله:

هرگز نگرفت روزگارم زبیبی

وز باغ مراد خود نخورم سبیبی

یک روز نگشت چرخ گردان که نزد

از هر پره ای بردل من آسیبی

فی شکایة عن الاحباب:

عاقل باید که سخره غم نشود^{۵۲}

هر دم ز غم بیهده در هم نشود

زیرا چیزی است غم که در مدت عمر

هر چند ازو بیش خوری کم نشود

از برای چشم کبود گفته:

چشم تو هزار جای مشهد دارد

در هر مشهد کشته چو من صد دارد

ز آن مردمکش کبود جامه ست مقیم

تا ماتم کشتگان خود، خود دارد

^{۳۷} همان، برگ ۱۳۶ پ؛ قطعه «در حدود ری یکی دیوانه بود...» در دیوان انوری هم وارد شده است (دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ج ۱۳۷۶۴، ج ۲، ص ۵۷۵).

^{۳۸} تقی الدین کاشانی، برگ ۱۳۸ پ.

^{۳۹} همان، برگ ۱۳۹ ر.

^{۵۰} همان، برگ ۱۳۹ پ.

^{۵۱} همان، برگ ۱۴۰ ر.

^{۵۲} همان، برگ ۱۴۰ پ؛ رباعی «عاقل باید که سخره غم نشود...» در نزهة المجالس (ش ۱۰۶۸) به نام شهریار زوزنی نقل شده است.